



## عشقی اتفاق نمی‌افتد

نگاهی به نمایش «در جمعیت گم شد» نوشته جلال تجنگی، به کارگردانی جلال تجنگی و سعید هاشمی پور

رضا آشفته (عضو کانون ملی منتقدان تئاتر)

حضور بازیگران حرفه‌ای و مجرب، تمرین‌های مناسب و بهره‌مندی از دیگر امکانات بالقوه در فعلیت بخشیدن و اجرایی شدن متن مؤثر و مفید می‌نماید که در شکل اجرایی فعلی از این نکات تا حدودی گروه محروم مانده است. بنابراین، همیشه هم نمی‌توان در صحنه حرف زد، گاهی امکانات در این جلوه‌گری مانع می‌شوند.

طراحی صحنه، نور و لباس دقیق‌ترین ابزار است که در خدمت بوده است. رضا مهدی‌زاده (طراح صحنه)، بنفشه رحمانی (طراح لباس) و حسن آزادی (طراح نور) به لحاظ بصری کمک شایان‌ذکری به «در جمعیت گم شد» کرده‌اند. آنچه در تلاطم روحی این زن و مرد جوان در قهوه‌خانه‌ای در مصر، در حول و حوش ژوئن ۱۹۶۷ نقش مؤثری دارد، رنگ‌ها و تصاویر و نورهای متنوعی است که در صحنه فضاسازی می‌کند، و دلالت بر پریشانی و پژمردگی آدم‌ها می‌نماید.

موسیقی هم یک عنصر فضا ساز است اما وارد ماجراها نمی‌شود. فقط کدها و المان‌هایی از آن موقعیت را تداعی می‌کند، و از داستان و آدم‌ها و پیوندی با حرکات و سکنات و رفتارهای آنان ندارد.

شاید موسیقی می‌توانست یک مکمل اجرایی باشد، یا بازسرابی و بازخوانی اشعار نیز در این انحرافات ضرب‌آهنگی می‌توانست نقش مؤثری داشته باشد. اینکه اشعار نزار قبانی به‌راحتی و بدون کمترین حرکتی توسط بازیگران خوانده می‌شد، خود می‌توانست دلالت بر حضور یک

شده‌اند، بیان این پژمردگی سخت است و حالا برای بیان این لحظات به تک‌گویی بازیگران و نقش‌آفرینان اتکا کردن، شیوه‌اجرایی را سخت‌تر می‌نماید. در اینجا سست که ضرب‌آهنگ گم‌و‌گور می‌شود. و اصطلاحاً لحظاتی است که ناخواسته اجرا و متن از ضرب‌آهنگ می‌افتد. اینکه چه واژگان، چه بیان و حالت، چه حرکات و سکناتی در پیوند باهم انتخاب شود که اثر به ضرب‌آهنگ دلخواه و مطلوب برسد، کارگردانی این متن را خیلی سخت‌تر از حد معمول می‌گرداند. در اینجا

در جنگ و شکست پس از آن عشقی اتفاق نمی‌افتد.

جنگ شش‌روزه اعراب و اسرائیل که منجر به شکست اعراب شد، در نمایش «در جمعیت گم شد»، به نویسندگی جلال تجنگی، و کارگردانی مشترک او و سعید هاشمی‌پور تصویر می‌شود. تصویری که هیچ بهره‌ای از روحیه ملی و حماسی نبرده و کاملاً تراژیک می‌نماید.

بنابراین، آنچه در این نمایش بیان می‌شود، تبدیل به نکته‌ای قابل دفاع و استناد می‌شود، و به همین دلیل نیز ارزش و اعتبار اثر هنری بالا می‌رود. «در جمعیت گم شد» بر اساس دو شعر، «قارئۃ الفنجان» و «مع الجریده»، سروده نزار قبانی (۱۹۲۳ - ۱۹۹۸)، شاعر سووری و جهان عرب اقتباس و تنظیم نمایشی شده است.

جلال تجنگی به اتود سختی تن داده است، او برای آنکه به شکست اعراب در جنگ شش‌روزه اعراب و اسرائیل در سال ۱۹۶۷ بپردازد، بهترین گزینه را - نگاه و تحلیل نزار قبانی در اشعار دفتر «حاشیه‌ای بر دفتر شکست» - داشته است. این دانستگی هم بسیار دقیق و شفاف است؛ چنانچه مخالفان زیادی در کشورهای عربی به مقابله فکری و رفتاری نسبت به نزار قبانی می‌پردازند، و حتی برخی او را مسبب این شکست معرفی می‌کنند.

کار سخت جلال تجنگی به این خاطر بوده است که هم موقعیت، خود از عمق و ژرفای زیادی برخوردار است، و هم اینکه اتکا به شیوه تک‌گویی و درونی کردن موقعیت بر این سختی می‌افزاید. اینکه اعراب شکست‌خورده و پژمرده



مردم پس از شکست در جنگ با اسرائیل اشاره می‌کند، کلام او نیز از این شکست و بی‌روحیه بودن متأثر است.

زن هم خود را میان این پریشانی و سرگردانی و ناامیدی گرفتار می‌بیند. او که مولد است و عشق‌آفرین، وامانده است که چگونه مرد عرب را دوباره با زندگی و عشق همسو و هماهنگ سازد. او هم این بار در ورطه شکست می‌غلتد و از ادامه حیات بازمی‌ماند. اشک‌های پایانی بازیگر دلالت بر مرگ درونی و حیاتی این زن می‌کند. او مثل باران بر وقوع یک حادثه دردناک صحنه می‌گذارد.

چرا باید این دو از کنار هم عبور کنند، در صورتی که قرار است در اینجا با یک نگاه و تلاقی قلب‌ها، به بازنگری و بازاندیشی دنیای دوباره‌ای بپردازند. گویی هنوز هم این شکست ادامه داشته، و دنیای عرب از تکرار این شکست پرهیز کرده است. آنان تا پیش از این با جنگ‌ها و مجاهدت‌هایی مشترک در پی عقب راندن اسرائیل از سرزمین‌های اشغالی فلسطین بودند، و پس از آن فلسطین و مردمش برای جنگیدن و مقابله تنهای تنها مانده است.

شبی که من اجرا را دیدم، گویی بازیگران کم‌رمق‌تر از شب‌های دیگر در صحنه بازی داشتند، و نبودن هماهنگی بین بازی‌ها لطمه جبران‌ناپذیری بر بدنه اجرا وارد می‌ساخت. معمولاً برای ایجاد یک هماهنگی ممتد و لازم، در کنار هم بودن گروه دقایقی قبل از اجرا و انجام تمرینات ساده بدن و بیان ضروری می‌نماید.

در این نمایش هر سه بازیگر؛ هوشنگ قوانلو (قهوه‌خانه‌چی)، مهران نائل (مرد) و مزگان خالقی (زن) فقط و فقط به بیان ماجراها و اتفاقات و ورود و خروج‌ها و انتظارات می‌پردازند، بی‌آنکه پیوندی رفتاری بین آن‌ها باشد، حتی دادن و گرفتن فنجان‌های قهوه نیز گویی در فضایی خیالی و معلق شکل می‌گیرد، و اصلاً این آدم‌ها در دنیای خارجی همدیگر را نمی‌بینند و اصلاً حضور همدیگر را لمس نمی‌کنند. نوعی سردی، دوری و فاصله بین آن‌ها موج می‌زند و همه طلبکارانه از کنار هم می‌گذرند. اگر چنین باشد که باید پذیرفت نزار قبانی به بهترین نحو نتیجه شکست اعراب در جنگ با اسرائیل را درک و دریافت کرده و در ناخودآگاهش این روزها را به بهترین شکل تصویر کرده است. جلال تجنگی نیز در نوشتار مقید به این حال و هوا بوده است. قهوه‌چی فقط از قهوه‌چی بودن خود می‌گوید، و روزهای پس از شکست در جنگ. او یک مصری و عرب است که با پوشش آنجایی در صحنه نقش بازی می‌کند. او هم دیگر حال و هوای شورانگیز و مطلوبی ندارد. از کساد بازار پس از این شکست روایت می‌کند، و اینکه یک زن و مرد جوان با پریشان‌حالی در خیابان و بین مردم رفت و آمد می‌کنند، و حالا در یک روز و موعده مشخص هر دو به این قهوه‌خانه پا می‌گذارند. اگر اتفاقی می‌افتاد، گویی دنیای عرب نجات پیدا می‌کرد اما هر یک به راه خود می‌رود، و این شکست با شکستی بزرگ‌تر و ملموس‌تر خوی می‌گیرد. مرد با روزنامه به قهوه‌خانه می‌آید، به تکراری بودن و ملال روزها و سرنوشت عجیب و پریشان

عرب در فضا داشته باشد، و بسیاری از کلماتی را به اختصار و موجزگویی سوق دهد، چه قرار است که در پیوند این مرد و زن جوان کسست و عدم عشق بینجامد، فقط در چند نطقه و ثانیه محدود ممکن می‌نماید. آن‌ها ده ز را پشت سر گذاشته‌اند، تا در این قهوه‌خانه لاف پیش‌بینی زن فال‌گیر مسیر تاریخی خود عوض کنند. مرد که می‌تواند با پذیرش عشق، معنا و جلوه تازه‌ای به زندگی‌اش ببخشد، از ن عشق و دلدادگی غفلت می‌کند و همچنان انحراف در مسیر تاریخی‌اش تأکید می‌کند. صورتی که این لحظات کوتاه با دقایق دراز کش‌دار در صحنه جلوه می‌کند. اینجاست که تپاس از شعر سخت و ناممکن می‌نماید، که چه میزهایی از شعر باید در متن نمایشنامه باشد تا همه چیز طبیعی و حقیقی جلوه کند؟! در غیر این صورت متن دچار شک و شبهه می‌شود و با اینکه پیوند با آن نیز دچار گسست فکری و طفلی می‌شود. چنانچه این زن و مرد عرب برای میشه از هم دور می‌شوند، و هیچ اتفاق عاطفی پیوند عاشقانه ما بین آن‌ها به وقوع نمی‌پیوندد. ن فاصله و گسست بسیار زیباست و در عین حال ذنک و تراژیک.

بنابراین، می‌توان با چشم‌پوشی از ملال و سستی ناشی از به درازا کشیدن بیان یک موقعیت، با اتکا به حرف و نگاه تکان‌دهنده تأثیرگذار، به موقعیت، به عنوان یک لحظه سانس و باشکوه، بسیار امیدوارانه نگریست و از ترا با خاطره‌ای خوش به بیرون از دنیای صحنه سالن نمایش رفت.

